

بنیاد فرهنگی کهزاد

## در امتداد کوه بابا و هریرود

یا

سفری در کهساران مرکزی کشور

احمد علی کهزاد

1323/8/12

کابل

## سخن بنیاد فرهنگی کهزاد

۶۵ سال پیش از سال ۱۳۸۷، در سال ۱۳۲۲ علامه کهزاد در یک سفر تاریخی با یک هیئتی از راه صفحات مرکزی از کابل بطرف هرات سفر نموده و بعضی یادداشت‌هایی برداشت که آنرا بصورت مقالات متعدد در روزنامه انیس به نشر سپرد. این نوشته‌ها را بعد از نشر در انیس کتنگ نموده و در یک کتابی که حاوی ۱۶۵ صفحه شد بصورت منظم ترتیب داده و چسپانید. قرار بود این اثر در سال ۱۳۵۶ از طرف موسسه نشراتی بیهقی به نشر برسد که متأسفانه این کار نشد. دلیلش را نمیدانم. بهر حال مقدمه‌ئی که از طرف وزارت اطلاعات و کلتور وقت برای چاپ مذکور نوشته شده بود، ضمیمه این چاپ به نشر میرسد. گرچه بعضی معلومات‌ها در مورد تقسیمات اداری کشور از آن زمان تغیر کرده است ولی در متن بدین مناسبت تغییری داده نشده است مگر بعضی کلمات و عناوینی که از طرف خود استاد و بقلم خودش اصلاح و تغیر داده شده است، تصحیح شده است و همچنان مقدمه که استاد خود بر آن نوشته و امضا نموده شامل شده است.

جالب است که این اثر در پهلوی معلومات جغرافیائی و تاریخی و طبیعی خود مانند یک مطالعه مقدماتی انجیری راهسازی و انجیری کشوری میباشد که در نتیجه چنین استنباط میشود که پیشنهاد سروی، دیزاین و اعمار شاهراه مرکزی افغانستان را میکند. این شاهراه واقعاً که از نقطه نظر اجتماعی و اقتصادی یکی از ضروریات فوق العاده مهم افغانستان میباشد که متأسفانه به دلایل به ظاهر فنی و در باطن سیاسی تا امروز مورد توجه قرار نگرفته است. چیز مهم دیگری که از این اثر بدست میآید زحمات فزینی و جسمی است که استاد با توانائی قابل وصفی آنها را در طی این سفر متحمل شده است و علاقه مندی عاشقانه خود را یکبار دیگر در مورد وطن خود هویدا ساخته است. سفر کردن از طریق این راه و آن هم در سال 1322 کار بس مشکلی بود. بهر صورت امید است خوانندگان عزیز از مطالعه این اثر علامه کهزاد به معلومات شان در مورد جغرافیا، تاریخ، محیط زیست و مسایل طبیعی یک قسمت مهم افغانستان بیافزایند و یا منحیث یک سرگرمی آنرا مطالعه نمایند.

### داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

## پیشگفتار وزارت اطلاعات و کلتور ۱۳۵۶

این سفرنامه اگرچه در سال ۱۳۲۳ در روزنامه انیس به چاپ رسیده بود، مگر نظر به علاقمندی روزافزون جوانان به سیر و سفر در داخل کشور، طبع آن بصورت یک رساله سودمند شناخته شد.

البته خوانندگان ملتفت خواهند بود که از آن زمان تا کنون حدود تقسیمات ولایات تغیر یافته است و همچنین دیگر تحولات اقتصادی در کشور (از قبیل راه های مختلف - در نواحی افغانستان) ایجاد شده است. تا حدی که به کهسار مرکزی کشور ارتباط دارد، راهسازی هنوز با مشکلات جوی و ارتفاع و کهسار برخورد، پیشرفت نکرده است. بنابراین از این جهت این کتاب برای سیاحان معتبر میباشد.

جناب استاد کهزاد، در صفحات مختلف این کتاب علاوه بر موضوعات توریزم و باستان شناسی، به مطالب دیگر (مانند طبقات الارض، فلاحت و زندگانی اجتماعی) علاقه گرفته اند و گاهگاهی از اظهار مطالب شاعرانه در ترسیم مناظر زیبا دریغ نکرده اند.

یک قسمت عمده این مسافرت توسط موتر صورت گرفته اما در تیوره، هیأت بسواری اسپ، از کهسار مژگان و قلعه خیسار و پرچمن در چند روز دیدن کرده اند. در باره این نواحی بیاناتی باین تفصیل در کتب دیگری میسر نیست. امید است باین جهت مطالعه این کتاب مورد علاقمندی جوانان کتاب خوان و دوستدار مسافرت در وطن واقع شود.

وزارت اطلاعات و کلتور

کابل ۱۳۵۶

## بنام خداوند بخشاینده مهربان

### مقدمه

در تابستان پارسال (۱۳۲۲) موقع یافتن که در حصص مرکزی افغانستان، همان حصصی که از راه های عادی و معمولی کناره افتاده و عبارت از هزاره جات و غور و حوزه علیای هریرود و فراه رود میباشد، مسافرتی نمایم. این مسافرت بیش از یکماه طول کشید و در طی آن تا جائی که امکان داشت و وقت و وسایل مساعدت میکرد، پاره ئی یادداشت هائی راجع به وضعیت جغرافیای طبیعی، اعلام جغرافیائی و تاریخی، محصولات زراعتی و صنعتی، بعد مسافه نقاط آبادانی و ارتفاع کوه ها و کوتل ها و غیره گرفتم و حتی بکمک بعضی رفقای فنی خود چند کروکی و نقشه هم تهیه توانستیم. حین مراجعت بکابل از روی یادداشت های مذکور شرح مسافرت و مشاهدات خود را تحت عنوان «در امتداد کوه بابا و هریرود» بصورت یک سلسله مقالاتی نوشتم که با عنوان فوق در شماره های ماه قوس، جدی و دلو روزنامه انیس نشر شده و مجموع ستون های اخبار مذکور این اثر ناچیز را بمیان آورده است. این مقالات پراکنده کدام مزیت خاصی ندارد و شاید روزی برای نوشتن راهنما های سیاحتی و جغرافیایی افغانستان کمکی بتواند.

امضای احمد علی کهزاد  
کابل شنبه ۱۲ عقرب ۱۳۲۳

## پیشگفتار

جمعی از رفقا در تابستان و خزان امسال مسافرت‌های بزرگ و دلچسپی در نقاط مختلف کشور نمودند. عده ئی بنام هیئت مطبوعاتی دوره به چهارگرد افغانستان زدند و نقاط دلچسپی را تماشا کردند. من هم از حسن اتفاقات به همراهی جناب وکیل نایب الحکومه هرات در نقاطی که تا حال ندیده بودم، مسافرتی نمودم. همراهان من مانند آقای قدیر تره کی، آقای زمیریالی و آقای بینوا هر یک دیدنیهای خود را از نقطه نظر مخصوصی نوشته و در روزنامه های مرکز، اصلاح و انیس نشر کردند.

من هم پیش خود پاره یادداشت هائی فراهم کرده ام که بیشتر به جغرافیا و وضعیت راه و فواصل نقاط و منازل و بلندی کوتل ها و اسمای دهکده ها و قری ها و پیداوار و محصولات طبیعی و مصنوعی و وضعیت آبدات تاریخی عرض راه و غیره ارتباط دارد.

چون این یادداشتهای پراکنده از ساعت و روز حرکت از کابل کیلومتر به کیلومتر، لحظه به لحظه، ساعت به ساعت، و روز به روز و منزل به منزل گرفته شده در نظر داشتم که بعد از وصول بکابل در اولین فرصت آنها را مرتب نموده و سلسله مقالات را تحت عناوین مختلف به روزنامه شریفه انیس نشر کنم. ولی گرفتاریها و کثرت مشاغل تا حال چنین موقع مساعد بمن نداد و می ترسم که آینده هم چنین مواقع کمتر دست دهد.

بنابراین یادداشت های پراکنده را طوریکه در راه گرفته بودم اینک جهت نشر به روزنامه انیس با این پیشگفتار مختصر و عنوان عمومی فوق میفرستم و عناوین کوچکتر بعداً خواهد آمد.

احمد علی کهزاد  
کابل ۱۳۲۲

# در امتداد کوه بابا و هریرود

## آغاز

### راه های کهسار مرکزی

پیش از اینکه وارد مطلب شده و بشرح مسافرت خویش از کابل به بعد بپردازم، میخواهم خطوط اساسی و منازل عمده و قسمت عادی و حصه قابل شرح و تا یک اندازه هدف اصلی و حصه های فرعی آنرا جدا کنم تا حین بیان مطالب خواننده گرامی متحیر نماند که چرا بشرح بعضی حصص بیشتر پیچیده و از برخی قسمت های دیگر سر سری گذشته ام و حتی بعضی حصه ها را بکلی تذکار نداده و بر عکس بعضی نقاطی را که مجاور بخط حرکت ما بوده و از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ حایز اهمیتی بود نادیده و از زبان دیگران شرح داده ام.

خط سیر ما که از کابل آغاز میشود از نقاطی مانند بامیان، بند امیر، یکاولنگ (یک اولنگ)، ده زنگی، گرم او (گرم آب) «حد فاصل بین ولایت کابل و هرات»، دولت یار، کاسی (مرکز چغچران)، تیوره (مرکز غور)، دره های مختلف غور، شهرک، چشت، اوبه- گذشته و به هرات منتهی شده است. مراجعت از راه سبزوار، فراه، گرشک، قندهار، مقر، غزنی و کابل صورت گرفته است.

راجع به آن حصه مسافرت خویش که حصه مراجعت را تشکیل میدهد، چیز گفتنی ندارم زیرا روی یکی از سرکهای عادی رفت و آمد میان کابل و هرات صورت گرفته و اگر چیزی تازه گی هم داشت رفقا بیشتر بشرح آن پرداخته اند. میماند حصه دیگر یعنی مسافرت بین کابل و هرات از راه دره ها و کوه هائی که توده مرکزی افغانستان را تشکیل میدهد و غور که از راه های کنار افتاده و یکی از حصه های خیلی مهم کشور ما است و از نقطه نظر کوائف جغرافیائی و تاریخی مقام قابل ملاحظه ئی دارد.

مقصود اساسی من از این مسافرت دو چیز بود و میخواستم دو قسمت عمده مملکت را که بدون همچو مسافرت مخصوص بصورت عادی و به آسانی دیده نمیشود، ببینم. این دو حصه یکی راه سراسری مرکزی افغانستان است که از راه کوهسار هزاره جات بصورت مستقیم کابل را به هرات وصل میکند و دیگر علاقه غور که بجنوب این خط مستقیم مرکزی افتاده و در وسط این خط طولانی حلقه بزرگ تشکیل داده است. راه سراسری مرکزی افغانستان که بالا اشاره شد عبارت از چیست؟ و کدام راه است؟ از روی منازل بزرگی که اسم گرفتیم خط

اساسی این راه در نظر خوانندگان گرامی تصویر میشود ولی چون یکی از دو مقصد اساسی مسافرت طی همین راه و مشاهده مناظر طبیعی و نقاط آباد عرض راه است، میخوایم قدری بیشتر در اطراف آن صحبت نمایم.

ما عجالتاً از سرحد مشرقی مملکت تا کابل فقط یک سرک داریم که عبارت از راه موجوده مشرقی است که از کوتل «لته بند» میگذرد و روزیکه «تنگ غارو» افتتاح شود باز خطی که تقریباً موازی آن در امتداد مجرای رودخانه کابل بطول کمتر بمیان خواهد آمد و این سرک بخط راه تاریخی برابر خواهد شد که هند را از راه «ننگاهارا» (ننگرهار، مشرقی حالیه) و لمپاکانا (لغمان) و تگو (تگاب) و نجرو (نجراب) و کاپیسا و دره غوربند و بامیان و سمنگان (هییک) به خلم (تاشقرغان) و بلخ وصل میکرد و شاخه جنوبی راه بزرگ ابریشم شمرده میشود.

بعد از کابل راه های بزرگ موجوده افغانستان بر طبق شکل جغرافیائی مملکت و اقتضای موقعیت شهرهای بزرگ آن کشیده شده یعنی یک راه بطرف شمال رفته و بعد از طی یک سلسله نقاط آبادان و مراکز حیاتی در امتداد حاشیه شمالی دور زده و بطرف غرب به هرات منتهی میشود و دیگری بطرف جنوب مایل شده و استقامت جنوب غربی را تعقیب میکند تا به قندهار میرسد و از آنجا بجانب شمال، شمال غرب متوجه شده و به هرات واصل میگردد. تا امروز مسافرت های بین کابل و هرات از همین دو راه صورت گرفته که معمولاً یکی را راه شمالی و دیگری را راه جنوبی میتوان خواند.

راه سراسری مرکزی افغانستان راهی است که نه از حواشی شمالی و نه از حواشی جنوبی و نه از حواشی غربی بلکه تقریباً از خط الراس مرکزی مملکت میگذرد و اگر از جانب هرات ببینیم تا حدی در امتداد هریرود و بعد از آن در امتداد کوه بابا و میان کوه بابا و هندوکش گذشته و بصورت خط مستقیم به کابل وصل میشود و از کابل هم تا «دکه» راه مشرقی هر کدامش باشد دامنه آن شده و خط سراسری مرکزی افغانستان را بوجود آورده و طولانی ترین خط مستقیم موثر رو مملکت را تشکیل خواهد داد.

سه سرک موجوده که از کابل به هرات میرود، دو راه قدیم شمال و جنوب و یکی هم راه سراسری مرکزی، هر کدام از خود پاره ئی ممیزات خوب و بدی دارد که مختصراً باید به آنها اشاره شود تا کیفیت راه مرکزی که مسافرت ما روی آن بعمل آمده است، درست فهمیده شود.

راه شمالی که از چند سال باینطرف بواسطه باز شدن دره معروف «شکاری» بنام «سرک شکاری» معروف شده همان راه قدیمی است که نقاط آباد جنوب شرقی هندوکش را به مراکز شمال آن وصل میکرد و از خاواک گرفته تا دندان شکن شاخه های آن از کوتل های مختلف میگذشت و شاخه معروفی که هزاران سال رفت و آمد قافله های تجار و زوار را دیده همان راه دره غوربند و بامیان بود که تا این اواخر بنام «راه کلان» یاد میشد و باز شدن شکاری که آنهم در قرون

وسطی قافله رو بود و مخصوصاً موتر رو شدن آن خط، این راه را کمی عوض کرد یعنی از مراکز مهم باستانی فقط بامیان از آن کناره و چپ ماند.

این سرک که از شاخه شمال شرقی آن یعنی سرک قندوز و خان آباد در اینجا بحث نمیکنیم و مقصد ما از شاخه بلخ و هرات راهی است که نقاط مهم باستانی و مراکز بزرگ حیاتی امروزی مملکت ما را مانند پلخمری و هیبک و تاشقرغان و مزار شریف و بلخ و اندخوی و میمنه و بالامرغاب و قلعه نو و هرات بهم وصل میکند.

روی همرفته یک قسمت این راه از کابل تا تنگی تاشقرغان 345 میل [555 کیلومتر] آن کوهستانی، از تنگی تاشقرغان تا اندخوی 132 میل [212 کیلومتر] آن در جلگه هموار میگردد و از اندخوی تا بالامرغاب 220 میل [354 کیلومتر] آن در تپه ها عبور میکند و از بالامرغاب تا هرات 97 میل [156 کیلومتر] آن در زمین سخت پای کوه ها میگردد. طول این راه از کابل تا هرات قریب 830 میل [1336 کیلومتر] است.

دو کوتل یکی خاکی، «شپیر» و دیگری سنگی، «سبزک» در دو انتها الیه آن واقع شده. مناصفه اول آن از کابل تا مزارشریف نسبت به مناصفه دوم آن از مزارشریف تا هرات بهترتر است و روی همرفته در تمام دوره سال قابل عبور و مرور میباشد.

راه جنوبی هم منحنی ارتباط نقاط حیاتی رولی شبیه بسرک شمالی بازی میکند و بر یک عده نقاط آباد جنوب و جنوب غربی افغانستان مثل غزنی و مقر و قلات و قندهار و گرشک و فراه و سبزووار بهم وصل کرده و به هرات منتهی میگردد.

طول عمومی این راه از کابل تا هرات 726 میل [1168 کیلومتر] است و 100 میل [160 کیلومتر] از راه شمال کوتاه تر میباشد. این سرک روی همرفته در تمام امتداد خود هموار است و جز در دو انتها الیه بطرف کابل از غزنی به بعد و بجانب هرات از سبزووار گذشته که کم و بیش داخل یک رشته کوه بچه ها میشود باقی حصص آن هموار میباشد.

این همواری را در حدود بین قندهار و هرات خلاصی دامنه های کوهستانات مرکزی و شروع جلگه وسیع سیستان تشکیل داده و در فاصل بین غزنی و قندهار وادی کشاده که قسماً وادی ترنک در آن شامل است به میان آورده است. دو کوتل که چندان ارتفاع ندارد و اصلاحات زیاد هم در هر دوی آن بعمل آمده در دو انتها الیه این سرک وقوع دارد. کوتل «تخت» در نزدیکی کابل و کوتل «شاه بید» در بین هرات و سبزووار. ممیزه ناگوار این سرک در مناصفه دوم بین قندهار و هرات این است که از روی یک سلسله رودخانه های بزرگی عبور میکند که قرار تجارب طولانی بدون داشتن پلهای آهنی اطمینان بخش نیست و تعمیل این نظریه در رودخانه هیرمند شروع شده و دیگر هوای آن در مناصفه سال آنقدر گرم است که اسباب تشویش مسافری را فراهم میکند و اغلب در تابستان عبور این حصه از



طرف شب بعمل می آید و سیاح در تاریکی شب جز ستارگان آسمان چیز دیگر را دیده نمیتواند. تا این اواخر و حتی الان هم برای رفتن به هرات همین دو راه را داریم که شرح مختصر آن گذشت.

راه سوم همین راه سراسری مرکزی افغانستان است که بصورت خط مستقیم در امتداد سلسله پر برف بابا و مجرای شاداب هریرود در عین وسط مملکت بین کابل و هرات ادامه یافته و یک عده نقاط و علاقه های مهم را که از سائر سرکها کناره افتاده بهم وصل میکند.

مقصود اساسی منرین مسافرت طوریکه پیشتر گفتم یکی دیدن همین راه و علاقه های متصل آن بود که از سالیان دراز انتظار آنرا میکشیدم. راجع به این راه و کویف جغرافیائی و طبیعی آن گفتنی های زیادی دارم که با شرح یادداشت ها برآورده خواهد شد و اینجا در عمومیات چند سطر مینویسم. این سرک که بصورت مستقیم بین کابل و هرات امتداد یافته در ثلث اول طول خود یعنی از کابل تا دهننگی دو شاخه دارد یکی راه کوتاه کوتل اونی که 167 میل [269 کیلومتر] طول دارد و دیگر راه طولانی بامیان که 255 میل [410 کیلومتر] درازی آنست. بعد از دهننگی تا هرات دو ثلث دیگر خود این سرک فقط یک خط را تعقیب میکند و سرک غور شاخه فرعی آنست که از آن در موقعش جداگانه صحبت خواهیم نمود.

طول عمومی راه سراسری مرکزی افغانستان از کابل تا هرات از راه کوتل اونی 540 میل [869 کیلومتر] و از راه بامیان 628 میل [1011 کیلومتر] است و قراریکه ملاحظه فرمائید اختلاف درست بین کابل و دهننگی از راه از راه اونی و بامیان 88 میل [142 کیلومتر] است که با ارقام اعشاری آن 90 میل [145 کیلومتر] میتوان شمرد.

پیشتر متذکر شدیم که راهی که از جانب شمال بهرات میروید 828 میل [1332 کیلومتر] طول (با ارقام اعشاری 830 میل) و راهی که از جنوب بشهر مذکور منتهی میشود 726 میل [1168 کیلومتر] طول دارد. به این ترتیب راه سراسری مرکزی از طریق بامیان هر دو کوتاه تر و از طریق اونی کوتاهترین همه است زیرا فاصله کابل هرات را فقط 540 میل [869 کیلومتر] میرساند که از راه بامیان 95 میل [153 کیلومتر] کوتاه تر و از راه قندهار 176 و از طریق مزار 288 میل یعنی با ارقام اعشاری 300 میل [483 کیلومتر] کوتاه تر میباشد و این کوتاهی آنها در حدود سه صد میل یکی از مزایات بارزه این راه بر دیگران میباشد.

این سرک چون از تیر پشت یا از خط الرأس وسط افغانستان میگذرد، نسبت به راه های شمال و جنوب غرب که قسماً از حاشیه مملکت میگذرد بهتر خواص جغرافیائی خاک و ممیزات ساختمان ارضی وطن ما را به سیاحین نشان میدهد. اگر چه سراسر از علاقه کهستانات میگذرد و یک سلسله کوتل ها دارد مخصوصاً از دهننگی تا کابل در شاخه اونی معذالک همه قابل عبور و مرور موتر است. در ثلث اول طول راه اگر راه بامیان پیش گرفته شود یک بار سرک از روی

رودخانه بزرگ هریرود «شیر خاج» میگذرد که میان شهرک و چشت واقع است و از شهرک 44 میل فاصله دارد یعنی فقط یک پل بزرگ بکار است و عجالتاً موترها از روی یک پل قدیمه عبور و مرور میکنند. اگر در ثلث اول، راه اونی تعقیب شود یک پل دیگر هم در پای کوتل «خرقول» تقریباً در 185 کیلومتری کابل روی رودخانه هیرمند ضروری است. در موسم گرما که تردد در سرک جنوب غربی خطرناک است و راه شمالی در مناصف هرات مزارشریف هم گرم و و هم طولانی و هم قسماً زار است، راه مرکزی خیلی ها مساعد تر میباشد. هم کوتاه است، هم هوای آن گوارا است و هم آب آشامیدنی چشمه سارها در تمام امتداد آن موجود است و از اول جوزا تا اخیر عقرب برای شش ماه باز و قابل عبور عراده ها میباشد. این بود خواص عمده سرک مرکزی که جزئیات آن با شرح مسافرت ما شرح خواهد یافت و بعد از اینکه خوانندگان عزیز منازل و مظاهر طبیعی آنرا شناختند بقیه عرایض را در کلیاتی که آخر خواهیم داد خوبتر خواهند فهمید.

مقصد اساسی دیگر من از این مسافرت دیدن «غور» بود. خوانندگان گرامی اگر احساسات خود را نپوشند به مجردیکه این کلمه را میخوانند افسون آنرا بر خود حس میکنند و در افق نگاه آنها علایم سوالیه چندی ترسیم میشود که غور یعنی چه؟ غور یعنی کجا؟

از 1309 که به یک سلسله مسافرت های مختلف به مملکت خویش شروع کرده ام این سوالات پیش من در مورد «غور» پیدا شده و تا حال هر چه راه هائی که پیموده بودم خارج غور بود و بالاخره بعد از سالیان دراز موفق شدم که این «حصار سنگی» را ببینم و در حدود سه صد کیلومتر به سواری اسپ در ته دره های آن داخل شوم.

غور از نقطه نظر ساختمان ارضی و وضعیت جغرافیائی سرزمینی است پست و بلند و همین خوردگی های زمین مانند موج اوقیانوس سطح آنرا فراگرفته، حصاری است که به اصطلاح هفت دیوار بلند سنگی کوه ها دورادور آن حلقه بسته، قلعه ایست حصین و محکم که دروازه ندارد و اگر هم دارد دره های تنگ و صعب العبوری است که به آسانی از آن نمیتوان گذشت. پلنگ در دره های آن در غرش است، آهو و بز وحشی در شاخه های کوه های آن مستی دارد، عقاب فراز قله های تیز و بریده آن بال میگذراند و کبک و کبک زری از ین سنگ بسنگ دیگر پر میزند و میخواند و ناپدید میشود.

غور عقده است سنگی و گره است سخت فشرده و از شدت فشار عصاره زمین بشکل آب مصفا و شفاف از چشمه سارهای آن برآمده جویها و رودخانه ها تشکیل میدهد. و آبهای آن در افق غربی در زمین های جلگه ئی و هموار سیستان جاری میشود.

همانطور که کوایف جغرافیائی و تشکا زمین غور عجیب و شگفت انگیز است، تاریخ آن هم صحیفه ئی است حیرت بخش که به دو کلمه «آزادی و جنبش» گنجانیده میشود.

غور مهد آزادی و کانون جنبش های ملی ما بود و کارنامه های پهلوانان و نام آوران و سلاطین آن دیباچه رزمی خاطرات ملی ما را تشکیل میدهد و قرار اسنادی که تازه بدست آمده و عجالتاً قدیمترین مدرک ما است حماسی ملی در میان همین «آشیان سنگی» تولد شده ، نشو و نما یافته و به آفاق دور و نزدیک پراکنده شده است.

با این شرح مختصر خود ملتفت شده میتوانید که غور چیستو از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ و ادب و جنبش های ملی چه مقام شامخ و برجسته دارد. غور با وجودیکه به علاقه قندهار، گرشک، فراه، سبزوار، هرات و هزاره جات در تماس استف داخل شدن در آن از هر گوشه که نگاه شود مشکل و صعب است. مخصوصاً با وسایل عراده دار که تا همین اواخر جزء ناممکنات بود و حالا هم فقط در یک حصه آن ممکن شده و بس. از این جهات میخواستم غور را ببینم و انتظار زیارت آنجا را میکشیدم و یکی از مقاصد اساسی این مسافرت رفتن و دیدن غور بود. در موقعش با خوانندگان گرامی یکجا در ین نحصر سنگی» داخل خواهم شد. و دره های خاموش آسمان شفاف، آبهای مصفا و سرد و قله های تیز و بدیع کوه های آنرا معاینه خواهم کرد.

مقصد مسافرتم همین بود که شرح یافت. خط اساسی مسافرت راه سراسری مرکزی افغانستان است. تنها این قدر ملتفت باید بود که گفتم این راه در ثلث اول خود از کابل تا دهننگی دو شاخه دارد: یکی راه اونی که شاخه کوتاه و مستقیم آنست و دیگر شاخه بامیان را تعقیب کردیم و یک نفر از رفقای ما حین مراجعت راه اونی را پیش گرفت.

## بخش نخست کاپیسا و غوربند

دوشنبه دوم اسد 1322 است. دو موتر تیز رفتار یکی «شتودی بیکر» و دیگر «فوری استیشن واگون» حاضر است. رفقای سفر ما آماده هستند. ساعت چهار عصر است. از چهار راه نوآباد ده افغانان و شهر نو بسرک شمالی به راه افتادیم.

### از کابل تا دهنه غوربند

حالا با شرحیکه در باب راه ها داده شده، خود خوانندگان میدانند که اگر راه سراسری مرکزی در ثلث اولش از راه بامیان تعقیب شود، یک حصه مسافرت از کابل تا نقطه انشعاب سرک شکاری از بامیان (260) کیلومتری کابل روی سرک شمال انجام میگیرد. یعنی تا این نقطه هر دو راه عبارت از یک چیز است.

حوزه شهر کابل را در گوشه شمال غربی بفاصله 13 کیلومتری از مرکز شهر یک رشته کوه های پستی احاطه کرده که بنام کوه های «هزاره بغل» یاد میود و کوتل خر خانه اولین کوتل عرض این راه از یکی از گردنه های همین کوه بچه میگذرد. ارتفاع بلندترین نقطه این کوتل 1800 متر از سطح بحر است و سرک تا دو سال قبل در ین حصه تنگ و در معرض آب باران قرار داشت و از ین درک خساره زیاد در ان تولید میشد و بعضی اوقات بواسطه باران بردگیها و گل های نو وارد موقتاً مسدود میگردید. حالا خیلی وسیع شده، جدارهای مشرف به ته دره اصولی سنگ کاری گردیده و منفذ ع=هائی برای آب باران در آن حد بحد کشیده اند.

از نقطه نظر جغرافیا کوه بچه هزاره بغل و کوتل خیرخانه حوزه «کاپیسا» کوهدامن و کوهستان را از حوزه کابل جدا میکند. این رشته کوه و دامنه های متصل آن چه بطرف حوزه کاپیسا و چه بطرف حوزه کابل از خود پاره خاطرات تاریخی هم دارد.

این کوتل چه وقت باز شده؟ حمکی به یقین عجالاً در ین باره نمیتوان کرد ولی به اطمینان میتوان گفت که راه منحصر بفرد بین حوزه کابل و کاپیسا نبود. زیرا راه های کوتاه تر و مستقیمی در بین بود و است مانند راه «دشت حاجی» و «کوتل پای منار» که از عقب شیرپور شروع و به نقاط قدیمی «پایتاوه» و بگرام میرفت و امروز هم اهالی بگرام پیاده همروزه از ین راه بکابل می آیند و میروند.

کوئل پای منار اصلاً بواسطه مناری شهرت یافته که شبیه به منار چکری روی تیغه کوه آباد شده بود و قراریکه در مقاله منار چکری در یکی از شماره های انیس پارسال نوشته ام. این مناره ها که بالای آن «چکره» (یعنی عراده- علامه ممیزه ائین بودائی) نصب بود. بعقیده بعضی از مدققین برای نشان دادن راه به زوار وقت و مراکز حیاتی زمان یعنی کابل بودائی «خورد کابل» و نقاط آباد حوزه کاپیسا ساخته شده بود.

بهر حال کوئل خیرخانه هم از قدیم ترین زمانه ها پیاده رو، قافله رو و از عصر سراجیه به اینطرف موثر رو شده است. دامنه های پیرامون این کوئل چه بطرف کاپیسا و چه بطرف کابل بقایا و شواهد آبدات قدیم را تا یک اندازه حفظ کرده است.

در دامنه های رخ به کاپیسا آثار یک سلسله استوپه های بودائی و در دامنه های رخ بکابل شواهد معابد برهمنی و هیکل مرمری رب النوع آفتاب کشف شده و وجود همین آبدات در دو طرفه کوه واضح نشان میدهد که در بین معبر پیش از اعصار اسلامی عبور و مرور بعمل میآمد. علاوه برین وجود خرابه های بزرگ «سار سکندر» یا «حصار سکندری» یا «شهر سکندری» که از آن بعدتر حرف خواهیم زد و در مجاورت دامنه های شمالی این کوه افتاده و احتمالاً یکی از اسکندریه ها یا یکی از شهرهای باستانی بوده نشان میدهد که اهالی شهر بزرگی از این معبر و از راه های کوتاه تر مجاور آن بحوزه کابل رفت و آمد داشتند.

به تدریجی که موتر از کج گردشی های فراز کوئل بطرف شمال غرب پایان میشود افق کاپیسا در نظر کسب وسعت میکند و سلسله کوهی که افق غربی را محدود ساخته بالای پروان و سالنگ پیش رفته و از آنجا بطرف شرقی تغیر جهت میدهد و تیغه های کوه های پنجشیر که در اکثر اوقات سال برف دارد، افق شمالی را تا کوه «اشوکان» فراز «سنجن» و «درنامه» مسدود میسازد. از کوئل خیرخانه تا دهن دره غوربند 63 کیلومتر فاصله است. (چون دیروز یکی از دوستان از من خواهش نمود که فاصله ها را به کیلومتر بدهم من بعد چنین خواهم کرد و اگر خوانندگان خواسته باشند که فاصله هائی را که تا حال به میل داده شده کیلومتر بسازند به 1.6 ضرب کنند کیلومتر آن بدست می آید.)

در فاصله 63 کیلومتری که بین کوئل خیرخانه و دهن دره غوربند افتاده سرک هموار و از آبادیهائی مانند قلعه مراد بیگ (22 کیلومتر کابل)، حسین کوت (27 کیلومتر کابل) ف سرای خواجه (34 کیلومتری کابل)، چاریکار (66 کیلومتری کابل) میگذرد و به 75 کیلومتری کابل سرک به دهن دره غوربند میرسد.

این سرک حیثیت شریان عمده کاپیسا را دارد و از آن شاخه های فرعی بطرف دره های زیبای شکر دره، استالف و نقاط تاریخی مثل بگرام، در فواصل 24 کیلومتری و 41 کیلومتری و 48 کیلومتری کابل به ترتیب جدا شده و شاخه هائی

هم بطرف نقاط معموره قدیم پروان و نجرو و تگو رفته که از خط رفتار ما کناره است و با آنها فعلاً کاری نداریم.

کاپیسا یکی از حاصل خیز ترین و قشنگترین حوزه های جنوب هندوکش است و از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ و انشعاب راه های تاریخی و امروزه کمال اهمیت دارد. چهار رود خانه خروشان از چهار دره هندوکش و بابا یعنی غوربند، شتل، سالنگ و پنجشیر جاری شده و هر چهار بنام رودخانه پنجشیر از پای صخره های برج عبدالله، یکی از حصار قدیم معموره اسکندر میگذرد. چهار راه بجانب کابل و نجرو و خاواک و بامیان از هم جدا میشود و از همین جهت این علاقه از قدیم بصفت چهار راه یاد شده است و حتی یکی از شهرهای قدیم آن «کارتانا» را یونانیها «تیتراگونی» یعنی چار ضلع یا مربع خوانده اند که آنرا چهار محله هم ترجمه کرده اند و گمان میکنم اسم «چاریکار» موجوده با این اسم قدیم بی رابطه نباشد.

کاپیسا حوزه ایست شاداب و تاریخ چندین قرن پیش از عهد مسیح از شهر های آباد آن ذکر میکند. نیسه، کارتانا، تیتراگونی، کاپیسی و اوپیان مراکزی است که موقعیت آنها در بگرام و حوالی چاریکار، اوپیان و حصار اسکندری قریب سرای خواجه تشخیص شده و اسکندریه قفقاز که آنرا «ملکه کهسار» هم خوانده اند، عبارت از پروان قدیم یا جبل السراج حالیه است.

تاریخ و تهذیب کاپیسی قشنگ تا اندازه در مطبوعات ما نوشته شده و اینجا تذکار آن را ضرورت نمی بینم. موزه های ما را آثار با شکوه آن پر کرده و در تاریخ صفت مدرسه مخصوص بخود دارد.

سنگ و گل و آب و خاک این قطعه با خاطرات باستانی تخمیر شده. کوه «آشوکان» با نام «آشوکا»، سالنگ، کنیشکا و سلسله پنجشیر با اسطوره های «زوس» و «پرومته» متصل و مربوط است.

از چیز های که تازه امسال در تاریخ کاپیسا برای ما روشن شده و افتخار کشف آن به دوست گرامی آقای خلیلی میرسد، یکی خرابه های «حصار اسکندری» و دیگر ظهور مسکوکات و ظروف هیاطله است که از «صدق آباد» ریزه کهستان پیدا شده است.

خرابه های با عظمت «حصار اسکندری» در 28 کیلومتری گابل بطرف راست سرک در 8 کیلومتری جنوب شرق سرای خواجه وقع دارد. از روی اندازه خشت های بزرگ آن میتوان گفت که حتماً معاصر شهر جدید شاهی بگرام است و از اجرای تحقیقات عملی در آنجا انتظار زیاد دارم. همانطوریکه «چاریکار» عوض «کارتانا» بمیان آمده، سرای خواجه بجای «سار سکندری» یا «حصار سکندری» آباد گردیده است.

کاپیسار سر زمین انگور و علاقه‌میزه آن برگ تاک است و این علامه از فلز مطلا از بگرام بدست آمده است. آب انگور کاپیسا از قدیم در مأخذ سانسکریت شهرت دارد. سرک، همین سرکیکه روی آن سیر داریم از میان تاکستان و درختان کهن توت عبور میکند.

گل درهف شکر دره، استالف و غیره مانند تکه های سبز خورد و بزرگ در کمره کوه پغمان جانب غرب جلب نظر میکند و بجانب شرق جلگه فراخ بگرام و قلعه های پراکنده آن تحت آخرین شعاع آفتاب دیگر منبسط است. شب در یکی از باغ های طبیعی چاریکار گذشت. ساعت 8 صبح سوم اسد از چاریکار برآمده و تقریباً نیم ساعت بعد به دهن دره غوربند، دروازه طبیعی یکی از زیباترین دره های میان هندوکش رسیدیم.

### از دهن غوربند تا کوتل شبر

روز سوم اسد ساعت هشت و نیم صبح داخل دره غوربند شده و بعد از ظهر مسافرت ما به بامیان منتهی شد. از نقطه نظر کوایف جغرافیائی این قسمت مسافرت را به دو حصه تقسیم میکنم: از دهن دره غوربند تا کوتل شبر و از کوتل شبر تا بامیان.

دره شاداب غوربند، کوتل شبر و بقیه راه هر کدام با کوایف و رول طبیعی که دارند شرح داده میشود. کوتل شبر از کابل 186 کیلومتر و از دهن دره غوربند 110 کیلومتر فاصله دارد و نقاط عمده ئی که سر راه می آید عبارت از «برج گلجان»، «سیاه گرد»، «چهارده»، «فخر نجن»، «دو آب»، «شیخ علی» و «دهن نرخ» میباشند.

دره غوربند یکی از دره های تنگ و سرسبزی است که سلسله هندوکش و بابا را از هم جدا کرده و مانند دهلیزی در میان این دو دیوار بزرگ سنگی پیش رفته است. مدخل این دره دروازه ایست که اگر کسی داخل آن میشود مدتی خود را از تنگی دره محصور میبیند و وقتی از آن می برآید دفعتاً وارد افق وسیع و کشاده کاپیسا میشود. دره غوربند راه طبیعی است که ما را به دامنه های جنوبی کوه بابا و دره های شمال هندوکش رهنمونی میکند و در قلب یک حصه کهسار وطن راه میدهد. از نقطه نظر راه کاروان رو قدیم و سرک موتر رو امروزی دره غوربند اهمیت بسزا دارد زیرا علاوه بر اینکه یک حصه «راه کلان» را تشکیل میدهد، یکی از راه های قدیم صفحات شمال هم بدان منتهی میشد و این راهی است که از قندوز در امتداد رود خانه آم آمده به «دراپاسکا» (اندراب) و از آنجا از راه دره «کوشان» به مقابل سیاه گرد امروزی به دره غوربند وصل میگردد. هنوز هم رمه های گوسفند از همین راه کوتاه و مستقیم به کابل می آیند و بعضی نظریه ها در بین است که اسکندر از همین راه دره کوشان به باختر رفته است. به همین

گونه از مقابل سیاه گرد از دره فندقستان راهی بصورت مستقیم به استالف هم منتهی میشود.

سرک از مدخل دره غوربند به بعد تا 10 کیلومتر بطرف ساحل چپ رودخانه کشیده شده و پل «آشاه» آن را به سواحل راست می آرد و تا منزل اول یعنی «برج گلجان» سرک بساحل راست رودخانه ادامه دارد. برج گلجان به قرار حساب منزلگاه های قدیم اولین منزل دره غوربند را تشکیل میدهد زیرا امروز رفتار موثر منازل پیاده و کاروان قدیم را برهم زده است.

برج گلجان جز بقایای پای دیوارهای بزرگ کاروان سرای قدیم چیز دیگری نیست. از دهن دره به بعد حد به حد از بیخ سنگ چشمه ها زده و جویچه های باریک و بزرگ و بزرگتر بطرف مجرای رودخانه غوربند جاری است. در سواحل رودخانه و دامنه های اطراف دره بعضی درخت های بید و توت و بالاتر یگان جای بعضی درخت های کوهی و بته ها معلوم میشود. در بین قسمت دره غوربند قشلاق بزرگ بواسطه تنگی دره وجود ندارد و حد به حد به ارتفاعات مختلف از مجرای رودخانه یگان خانه تنها یا دو سه چهارتا یک جا دیده میشود.

این خانه ها در نشیب های تند دامنه های کوه در میان شاخسار درختان نیمه پنهان است و یگان یگان شرشره آب از پهلوی آنها عبور میکند و به رودخانه میریزد.

اولین نقطه مهم دره غوربند «سیاه گرد» است که بفاصله 134 کیلومتری کابل و 41 کیلومتری دهن دره افتاده و تمام اهمیت آن را فراخی محل در بین قسمت دره و باز شدن چند دره فرعی دیگر از اینجا بطرف جنوب و شمال بمیان آورده است و منجمه دوی آن خیلی مهم است: یکی دره «کوشان» که بطرف شمال به «اندراب» منتهی و راه بجانب دوشی و صفحات باختر میکشاید و دیگر دره «فندقستان» بطرف جنوب که به شروع سلسله کوه بابا ختم میشود و از عقب راهی به استالف باز میکند.

سیاه گرد حاکم نشین غوربند و دارای یک بازار بزرگی است که در حدود 80 دکان دارد و مایحتاج اولیه و پارچه باب و غیره در آن پیدا میشود. سرای ها، چای خانه ها دارد و مسافر به هر ساعت روز و ناوقت شب هم اگر برسد خوراکه و جای اقامت یافته میتواند. منظره عمومی سیاه گرد خیلی زیبا و قشنگ است. طوریکه از نام آن معلوم میشود چار اطراف افق آنرا یک سلسله تپه ها اشغال نموده که رنگ آن ها در قطار اول خاکی مایل به سیاهی است و دورترها سرخ میزند و در بعضی قسمت ها از عقب خط تپه ها قله های سفید کوه بابا معلوم میشود.

دره غوربند از دره های پر میوه است و در دره های فرعی سیاه گرد زرد آلو و سیب و ناک و انگور و غیره وافر است.



نقطه مهم دیگر دره غوربند «چهارده» است. بعد از سیاه گرد در نقطه 48 کیلومتر دهن دره غوربند «پل رنگه» می آید و 6 کیلومتر بعدتر به چهارده اصل می‌شویم. نقطه نئی که چهارده نامیده می‌شود باز در حصه فراخی دره بمیان آمده و آبادی های این دهکده فراز یک سلسله تپه ها و عقب ساخسار درختان میوه دار خیلی زیبا و جالب توجه است. بازار آن نسبت به سیاه گرد محدود تر ولی باغ ها و تعداد خانه ها بیشتر است. یک عده خانه ها مشرف به رودخانه خروشان غوربند و عده دیگر بالای تپه ها واقع و به هر طرف که نگاه شود دریچه ها از میان شاخهای درختان معلوم می‌شود.

بعد از چهارده، سبزی و خرمی دره غوربند نسبتاً کمتر می‌شود و مخصوصاً عده درختان میوه دار کمتر شده می‌رود. دره گاهی تنگ و گاهی فراخ تر می‌شود و از بن به بعد در فاصله های میان سرک و بغل کوه قشلاق های هزاره ها حد به حد دیده می‌شود. در دامنه های کوه للمی کاری و در قسمت هائیکه آب رودخانه رسیده میتواند، زراعت آبی رایج است و یک بلست زمین هم خالی و لایزرع نیست. در تابستان این قشلاق ها عموماً خالی و داک است زیرا باشندگان آن به بیلاق می‌روند و هنگامیکه هوا کسب برودت نمود فرود می آیند. این وضعیت ادامه دارد و دره های فرعی فاصله به فاصله شقی در دره غوربند تولید میکند و تیغه سفید کوه بابا از این جا ظاهر شده و باز ناپدید می‌شود و باین ترتیب رفته رفته کم شدن آب رودخانه، سردی هوا، بلندی محسوس ارتفاع از ظهور چیز جدیدی آگاهی میدهد که عبارت از «کوتل شبر» است.

رودخانه که ته دره جریان دارد و بنام رود خانه غوربند موسوم است از کوتل شبر سرچشمه می‌گیرد. این رودخانه در پای شبر جویچه باریکی بیش نیست که یکقدم از روی آن عبور میتوان کرد. در راه آبهای دره های جنوبی هندوکش مخصوصاً آبهای دامنه ها و دره های شمالی کوه بابا حد به حد به آن علاوه شده و در دهن دره غوربند در طول 110 کیلومتر رودخانه ارغند و غریونده می‌شود و با امواج کف آلود از روی صخره های بزرگ عبور میکند. در چند کیلومتری دهن دره به فواصل مختلف از آن دو سه جوی بزرگ جدا کرده اند و هر کدام قسمتی از جلگه کاپیسا را در حوالی چاریکار ابیاری میکند و حتی یکی از این جوی ها اراضی خشک بگرام را تا حوالی «پهلوان کوه» آب میدهد.

دره غوربند در تاریخ و در تاریخ هنر هم رولی دارد. چون دهلیزی است میان هندوکش و بابا و راهی است میان نقاط معمور صفحات شمال و جنوب هندوکش، بلاشبهه کارستان های بزرگ تاریخی را دیده است. دره غوربند یکی از دره های پر اسراری است که هنوز پرده از روی آنها برداشته نشده است. نسبت به خود دره که معبر دائمی رفت و آمد بوده و هست، دره های فرعی آن بیشتر شواهد عمرانی و بقایای تهنذیب قدیم ما را حفظ کرده است. از آن جمله یکی در فندقستان است که بیشتر موقعیت آنرا بطرف جنوب سیاه گرد معین کردم.

این دره نسبتاً عریض و فوق العاده شاداب و یک قطعه باغ است و بهترین نمونه های قلعه های دهاتی ما در میان شاخسار میوه دار آن دیده میشود. از سه کیلومتری دهن این دره از یک معبد بودائی تابلو های رنگه ارباب انواع آفتاب و مهتاب و یک دسته مجسمه های رنگه بدست آمده که محصول قرن 7 مسیحی و نماینده آخرین مدرسه هیکل تراشی افغانستان در جنوب هندوکش است که امروز در اطاق فندقستان در موزه کابل گذاشته شده است. از این قسم ذخائر در این دره زیاد است و کشفیات آینده نظر ما را روشن تر خواهد ساخت و مخصوصاً لز تپه های «چهارده» انتظار زیاد داریم.

## کوتل شبر

دره غوربند از حوزه کاپیسا شروع و به پای کوتل شبر تمام میشود. بعد از آن باز تا نقطه انشعاب «دره شکاری» از بامیان و بعدتر تا خود بامیان با تنگی ها و فراخی ها امتداد دارد. یعنی همین دهلیز میان هندوکش و بابا بعد از کوتل شبر هم دیده میشود. پس کوتل شبر مانند دیوار بلند تقریباً در وسط این دهلیز افتاده است.

فاصله کوتل از دهن دره غوربند و از کابل پیشتر توضیح داده شد.

از پای کوتل تا مرتفع ترین نقطه آن 8 کیلومتر فاصله است و در نقطه 194 کیلومتری کابل کوتل شبر 3000 متر از سطح بحر ارتفاع دارد و به این حساب نسبت به سطح کابل 1232 متر بلندتر است.

کوتل شبر اگرچه آنقدر ها بلند نیست ولی از نقطه نظر جغرافیائی و تقسیمات یک حصه آب های هندوکش و بابا رول فوق العاده بزرگ بازی میکند. کوتل شبر دیواری است میان دو کوه بزرگ، گردنه ایست که هندوکش و بابا را بهم وصل میکند و این رگ که خلاف خطوط عمومی کوه های افغانستان شمالاً - جنوباً افتاده تا کوتل «اونی» محسوس میشود و همه جا خط تقسیمات آب است، چنانچه شبر، آبهای حوزه اکسوس (آمو دریا) و اندوس (رود سند) را از هم جدا میکند و اونی یک قسمت آبهای حوزه هیرمند را از آبهای حوزه سند علیحده میسازد.

پس کوتل شبر با ارتفاع سه هزار متر خود مجرای یک حصه آب ها و رودخانه های هندوکش و بابا را تغییر میدهد. این طرف کوتل آب غوربند بطرف مشرق و آنطرف کوتل آب «شمبول» و «بلوله» بطرف غرب میرود. آبهای شرقی رودخانه غوربند را تشکیل میدهد که با سه رودخانه سالنگ، شتل و پنجشیر یکجا شده و همه بصورت رودخانه پنجشیر بفاصله 50 کیلومتری کابل در حوالی سروبی به رودخانه کابل یکجا میشود. (و رودخانه کابل در اتک به اندوس و این رودخانه به بحیره هند منتهی میگردد.) آبهای غربی شبر یعنی رودخانه شمبول از پای کوتل 30 کیلومتر بطرف غرب رفته در دهن دره شکاری آبهای بامیان با آن یکجا شده و بنام رودخانه بامیان تا «دوآب میخ زرین» میرود و آنجا رودخانه

«کهمرد» به آن ملحق میگردد تا به دوشی میرسد و آنجا آبهای اندراب به آن علاوه میشود و اینهمه از پل خمیری گذشته بنام رودخانه بغلان تا به قندوز میرود و آبهای دیگری از طرف فیض / اباد آمده و همه یکجا به رودخانه آمو میریزند. (و با آمو رهسپار دریاچه اورال میگردند).

به این ترتیب معلوم میشود که کوتل شبر در جغرافیای طبیعی افغانستان و تقسیمات آبهای حوزه اکسوس (آمو دریا) و اندوس (سند) چه رول مهمی بازی میکند.

شبر سنگلاخ نیست و خاک زراعتی طبقه معتناهی در آن تشکیل داده سراسر قابل زراعت است. للمی کاری زیاد در آن میشود. برف در زمستان میگیرد و باشندگان قشلاقی که در همواری هاس سر کوتل زندگی دارند عموماً معابر سرک اند و برف ها را پاک میکنند. کچ گردش های این کوتل خیلی ها اصلاح و سرک بر دار شده و عبور از آن در هیچ وقت سال اشکالی ندارد. از این پای تا پای دیگر کوتل رویهمرفته 16 کیلومتر سرک را اشغال کرده است.

## بخش دوم بامیان و بند امیر

### از کوتل شبر تا بامیان

از پای غربی کوتل شبر تا بامیان 59 کیلومتر و دره شبیه به دره غوربند که در بعضی نقاط مانند «بلوله» خیلی تنگ و سنگلاخ میباشد، ادامه دارد. از این به بعد سموچ های مصنوعی کنده کنده و یکه پر و گاه گاه مجموع چند سموچ که حتماً دهکده های زمان قدیم است، جلب نظر میکند.

جدار های دره رنگ پیدا میکنند و این الوان خفیف هرچه به بامیان نزدیک میشویم شدیدتر شده و از حوالی مدخل دره «کالو» و شهر «ضحاک» رنگ های گلابی و سرخ و زرد و زرنیخی مناظر طبیعی این دره بدیع را قشنگ تر میسازد.

به شهادت تحقیقات جیولوجی، آبهای عهد سوم طبقات الارضی، مرسوبات و خشک شدن آنها در جدار های دو طرفه دره که آخرین دامنه های او سلسله کوه بزرگ است، اشکال عجیب و غریب و بریده گیهای حیرت انگیزی تولید کرده و این بریدگی ها با الوان خاکها در سایه و روشنی آفتاب طوری جلوه میکند که در اغلب مواقع مظاهر طبیعی شکل تصنع دست بشری بخود گرفته است. این قسمت دره بامیان و چند کیلومتر اول دره «کالو» از نقطه نظر مطالعات جیولوجی برای شاگردان مدارس عالی فوق العاده مفید است و تمام اشکال دروس خود را بصورت عملی خواهند دید.

از پای کوتل شبر 17 کیلومتر گذشته دره تنگ میشود و تنگی ئی می آید که آنرا تنگی «شمبول» گویند و یکپارچه کوهمانند دیوار عمودی بر سرک سایه افکنده است. این تنگی تقریباً 5 کیلومتر محسوس است. در چهار کیلومتر دیگر دره نسبتاً فراخ است و باز تنگی سخت تری می آید که آنرا «بلوله» گویند و این مشکل ترین قسمت دره است. ته دره تماماً سنگلاخ و صخره های بزرگ تنگی را تنگ تر ساخته است.

علاوه برین دارای نشیب و فرازی هم است که مخصوصاً لاری های باردار را که از دره شکاری میآیند اذیت میکند.

چهار کیلومتر بعد یعنی در نقطه که از کابل 216 کیلومتر و از سر کوتل شبر 22 کیلومتر فاصله دارد، دو راهی ئی میآید که دره شکاری را از دره بامیان و راه شمال را از راه قدیم کوتل های «اغریات» و «دندان شکن» و بالخره سرک

موترو صفحات شمال را از از سرک سراسری مرکزی از طریق بامیان جدا میسازد.

آب شنبول و بلوله از صفاترین و گواراترین آبهای افغانستان است و این صفات را وجود ماهی خالدار ثابت میسازد. ماهی خالدار که به فرانسوی آن را «ترویت» گویند، ماهی ئی است که نسبتاً خورد و طول آن معمولاً از 20 و 25 سانتی متر تجاوز نمیکنند و روی فلس خود خالهای گلابی و سرخ دارد. قرار تحقیقات علمی، این ماهی در آب نهایت شفاف و تازه زندگانی میکند و از گرد گل و حرارت متنفّر است. در دامنه های شرقی شبر، یعنی در آب های دره غوربند ماهی خالدار قطعاً نیست. فقط در آبهای دامنه های غربی آن یعنی در آبهای شنبول و بلوله و رودخانه های بامیان و پایان تر تا دره «اشرف» زندگانی میتوانند. این ماهی جلب نظر سیاحین و شوقمندان را زیاد نموده و شنبول و بلوله از این نقطه نظر شهرت زیاد دارد و مزیتی است که علاوه بر شاهکاری صنعت و تاریخ بامیان سیاحن را بطرف این دره میکشد و جلب مینماید.

از نقطه نظر انشعاب دره شکاری از بامیان تا نقطه اخیر الذکر 29 کیلومتر فاصله است و سرک بصورت معکوس در امتداد رودخانه کشیده شده که از مجموع آب های دره کالو و «ککرک» و «فولادی» و «آهنگران» تشکیل گردیده است.

از دو راهی فوق الذکر 17 کیلومتر بعدتر سرک از مقابل دهن دره «کالو» و خرابه های شهر «ضحاک» میگذرد. دره «کالو» بسیار زیبا و نهایت مهم است و اهمیت آن در بین نهفته است که کابل را از راه «جلریز» و «سرچشمه» و کوتل «اونی» و «گردن دیوال» و کوتل «حاجی گک» در پای خرابه های شهر ضحاک به دره بامیان وصل میکند و تمام این راه تقریباً 135 کیلومتر طول دارد و از راه چاریکار و شبر تقریباً 110 کیلومتر کوتاه تر میباشد ولی بعد از کوتل اونی موترو نیست.

بهر حال پیش از اینکه موترو در راه بامیان باب نشده بود و راه «اغربات» و کوتل «دندان شکن» برای رفتن مزار شریف پیموده میشد، راه «سرچشمه» و «گردن دیوال» و «کالو» اهمیت زیاد داشت. حالا هم از نقطه نظر زیباییهای طبیعی خود اهمیت زیاد دارد و هم فراخ ترین قسمت دره است. دامنه های کوه بابا و کوتاهی راه میان کابل و بامیان فوق العاده مهم است و چون به نقاط مهم تاریخی مانند شهر ضحاک و بامیان منتهی میشود سیاحین کوه گرد، شوقمندان صید ماهی خالدار و علاقمندان به تاریخ و آرت را خواه مخواه جلب میکند.

در جایی که آب دره کالو به آب های بامیان یک جا میشود، فراز پوزه کوهی که به آب های هر دو دره حاکمیت دارد و قریباً 50 متر بصورت عمومی از سطح آب بلند است، در قسمت های همواری و نشیب های تند تا قله کوه خرابه ها و برج های کلفت و دیوار های نیمه ویرانه شهر ضحاک دیده میشود و بواسطه سرخی

رنگ خاکهای کوه در میان خطوط آبی جریان رودخانه ها و صفحه لاجوردی آسمان سرخ میزند.

اوایل بنای این شهر مستحکم از یادگارهای پیش از اسلام است و این نظریه علاوه بر اینکه از روی بعضی ممیزات معماری معلوم میشود، با کشف بعضی پارچه های ظروف سفالی تائید میگردد که تازه بدست آمده و روی آن بقسم تاپه مهر صورت پادشاهی تشخیص میشود. از واقعات برجسته عصر اسلامی آن همین قدر میدانم که «تموجن» پسر «چغتی» نواسه «چنگیز» در اثر مقاومت های نیروی ملی در اینجا کشته شده است.

هفده کیلومتر دیگر تا بامیان مانده است. دره کشاده شده میروید. کشتزار ها و درختان نارس بید به ملاحظه میرسد. سموچ ها مخصوصاً در جدار شمالی دره بیش از پیش دیده میشود. رنگ ها و بریدگی های عجیب جدارهای دره جلب نظر میکند. اهسته اهسته به آخرین منزل پیش از بامیان یعنی «توپچی» میرسیم.

از دره آهنگران از همان دامنه های پر برف کوه بابا آب بسیار شفافی آمده و به رودخانه بامیان یکجا میشود. بالاتر از دره «سوماره» مقدار دیگر آب های کوه بابا به رودخانه بامیان میریزد. راه از دو سه پوزه دیگر گذشته وارد قسمتی میشود که دره کسب فراخی میکند. در جدار شمالی تعداد سموچ ها زیاد میشود. خرابه های شهر غلغله در افق مقابل مانند مخروطی تشخیص میگردد. جدار جنوبی دره بامیان با دره ککرک از بین برداشته میشود و در عوض از عقب یک سلسله تپه های خاکی تیغه سفید کوه بابا ظاهر شده و با زیبایی و قشنگی که مخصوص آنست بجانب غرب تا قله «شاخ فولادی» که یکی از قله های بلند این کوه است، پیش میروید. سرک بفاصله صد متر از پای جدار کبیر بامیان گذشته در فاصله میان هر دو بت بزرگ بطرف جنوب میگردد و روی فلاتی بالا میشود که در پوزه آن هوتل بامیان تعمیر شده است. در هوتل فرود آمدیم و طرف عصر با رفقای همسفر به دیدن قسمتی از آثار تاریخی بامیان به معاینه بت 35 متری و سموچ های مجاور آن رفتیم.

## بامیان

از روی شرحیکه تا حال راجع به راه های قدیم و جدید داده شده است، واضح است که بامیان روی یکی از راه های عمده واقع است که صفحات شمال را به جنوب هندوکش وصل میکند. از دهن دره غوربند تا اینجا دیده شد که مراکز بزرگ آبادانی مانند سیاه گرد و چهارده همیشه در قسمت های فراخ دره بامیان آمده است. بامیان هم نقطه فراخ و فراخترین قسمت دره است و بر علاوه امتیاز دیگری که دارد، جدار بزرگ و صفحه بلند عمودی آنست که در اکثر نقاط آسیا نظر هیکل تراشان بودائی را بخود جلب نموده است.

بامیان از نقطه نظر جغرافیای طبیعی در میان هندوکش مرکزی و بابا در نقطه افتاده که چهار دره از چهار کنج به آن منتهی میشود. دره علیای بامیان در شمال غرب، دره سفلی بامیان در شمال شرق، دره فولادی در جنوب غرب و دره ککرک در جنوب شرق. دره های فولادی و کالو به دامنه های شمالی کوه بابا منتهی میشود. دره علیای بامیان بطرف کوتل «اغریبات» رفته و دره سفلی دره ایست که سرک از آن گذشته و شرح آنرا نوشتیم. بامیان 2510 متر از سطح بحر بلند است. گندم و جو و باقلی بار میدهد. میوه ندارد.

عموماً اهالی در قلعه ها در ته و بغل دره ها زندگانی میکنند و به زراعت و تربیه حیوانات اشتغال دارند. بامیان در روزگار باستان از قافله ها و کاروان هائی که مال التجاره را میان هند و چین و روم شرقی انتقال میداد، استفاده های شایان کرده و تا روز افتتاح سرک شکاری از پول مسافریین میان کابل و مزار شریف معمور بود. حالا از این راه کناره مانده و احتمال دارد سرک مرکزی آنهم در صورتیکه ثلث اول آن از کابل به بعد از این راه پیموده شود، قسماً مقام تجارتی آن را اعاده کند.

بامیان اگر عجالاً از مفاد عبور و مرور مسافرین متضرر شده است، اهمیت تاریخی و مقام آنرا از نقطه نظر سیاحت و توریزم کسی سلب نمیتواند و روز بروز شهرت آن بیشتر در اطراف گیتی پراکنده میگردد و از این درک آینده خیلی مشعشع و درخشان دارد. و آن روز بعید نیست که ده ها هزار نفر به دیدن نگارستان قلب هندوکش بیایند زیرا فراموش نباید کرد که بامیان صنم خانه افغانستان قدیم، بزرگترین مدرسه هیکل تراشی جهان و مجلل ترین معبد آسیای کهن بود و هنوز هم در دیوار های سموچ های آن بقدر کافی تابلو های نفیسی مانده که صحنه های زندگانی دو هزار و هزار و پنجصد سال قبل ما را با آب و رنگ تهذیب قدیم جلوه دهد.

عصر سوم اسد است. هوا گوارا، مزارع سبز مایل به زردی، آسمان لاجوردی و آفتاب دیگر از کرانه افق غربی از فراز گردنه های دور افتاده کوه بابا بزرگترین بساط تاریخی جهان را روشن کرده. نسیم ملایم و فرح بخش که مخصوص تابستان این بیلاق کوهستانی است از جانب شمال از بالای کوه های «غندک» میوزد و در ته دره خطوط آرام و کج و معوج رودخانه فولادی در میان کشتزار ها و قلعه ها دور زده و از پای ویرانه های ارگ شهر «غلغله» عبور میکند. با رفقای سفر راه طاق هیکل 35 متری را پیش گرفته و با پروگرامی که وضع کرده بودیم، این مجسمه و دسته سموچ های مربوط و نقش و نگار و اعجاز مهندسی قدیم وطن را معاینه نمودیم. آفتاب نشست و هوا تاریک شده میرفت، برگشتیم دخترکها و چوپان بچه ها گوسفندان خود را پیش انداخته و بجانب قلعه های خود میروند. خاموشی، خاموشی مطلق حکمفرماست. در دامان افق کهسار ستاره شام و در دامنه تپه های پیش روی کوه بابا آتش بزرگی معلوم میشود. غزدی کوچیان است که فردا بطرف «خم نیل» حرکت خواهند کرد.

بامیان، «فان یین» مأخذ چینی، «بامیکان» منابع پهلوی دو صفحه تاریخ ما است که هر کدام آن هزار سال کامل را در بر میگیرند. یکی صفحه بودائی و دیگر صفحه اسلامی، یکی صفحه کوشانی و دیگر صفحه «شنسبانی»، یکی صفحه ئی که با «کنیشکا» آغاز و با پادشاه معاصر «هیوان تسنگ» زائر چین تمام میشود و دیگر صفحه ئی که با ملک فخر الدین مؤسس دودمان غوری بامیان شروع و با جلال الدین منکبرنی خاتمه می پذیرد.

در صفحه اول نام کنیشکا و هوویشکا و پادشاه شکاری نقش است و در صفحه دوم اسمای ملک فخر الدین، مسعود و ملک شمس الدین محمد و بهاؤ الدین سام و جلال الدین علی و اولاد ایشان نگاشته است.

تصاویر این دو صفحه در دو طرف رودخانه بامیان در جدار کبیر هیکل های بودا و در ویرانه های ارگ شهر غلغله و خرابه های «قصر دختر» نقش است. یک طرف سنگ های استوپه غندی مخروطی تشکیل داده و طرف دیگر آجر های مدرسه کوت است. یکطرف مدخل سموچها سیاه میزند و طرف دیگر اطاقهای نیمه ویرانه داک و خالی است.

از یک جا نمونه های خطوط سانسکریت عصر «کوشان» و «گوپتا» پیدا شده و از جای دیگر پارچه های مکاتیب فارسی قرن 7 هجری بدست آمده است. یک صفحه این کتاب تاریخ روی پوست نازک درخت تحریر است و صفحه دیگر روی کاغذ ضخیم خانبالغ چین.

باشندگان شهر شاهی در کمر جدار دره فولادی اقامتگاه خود را حفر نموده بودند و ساکنین دوره اسلامی نقطه مرتفع را انتخاب نموده و شهر مستحکم با بروج و حصار بمیان آوردند.

در یک صفحه «آریا و اساء» مشغول تحریر است و در صفحه دیگر «نظامی عروضی» چشم دید خود را مینویسد و مقاله اول را شروع نموده.

سموچ نشینان در اوائل قرن نهم مسیحی (قرن دوم هجری) از میان رفتند و باشندگان ارگ های مستحکم در اثر خون ریزی های چنگیز در قرن 13 م. (قرن 7 هجری) بی خانمان شدند. شهر شاهی از بین رفت. ارگ مستحکم را «ماوالبغ» یعنی «شهر منحوس» نام نهادند و از خلال واقعات روزگار جز همین چند سطر مختصر از کتاب مذکور باقی نمانده.

شب است. در سالون هتل بامیان نشسته و با بست کوچک رادیوی سفری از ماورای جدار کبیر و خرابه های شهر غلغله و ضحاک خبرهای گرد جهان را یکه یکه می شنویم و به عالم دیگر سیر داریم.



ساعتی گذشت پس به بامیان آمدم و سلسله‌سختن ما را به خیال شب های تاریخی این دره برد که دوی آنرا برای شما رسم میکنم.

شب اول یکی از شب های 1500 سال پیش است و شبی است که در پیرامون بت بزرگ 53 متری جشن گرفته اند. بعد از دو قرن کار و فعالیت و زحمت کشتی هزاران هیکل تراش و نقاش و رسام، شاه کوشانی بامیان جشن گرفته. از یک بت تا بت بزرگ دیگر هزاران مشعل میسوزد. در میدان مقابل دو هیکل بزرگ آتش های بزرگ افروخته اند و ده هزار روحانی بودائی با جامه های رنگارنگ پنبه ئی و پشمی و سرهای تراشیده بدورادور آتش ها حلقه بسته اند. طنین آن دره به دره از «سرخ در» به «فولادی»، از «فولادی» به «ککرک» به دامنه های کوه بابا منعکس است. شاه با دسته از راهبها با البسه مزین به زیور و جواهرات از «شهر شاهی»، مدخل دره فولادی برآمده و در حالیکه جمعی مشعل داران و موسیقی نوازان و مغنی ها دورادور او را گرفته اند، آهسته آهسته به هیکل 53 متری نزدیک میشود. 500 تن از دختران جوان در پای بت بزرگ با هلله و خواندن سرود و نوای موسیقی از او استقبال میکنند. خوشبوئیها دود کرده اند و آتش در هوا زبانه کشیده. به امر شاه راهبین بزرگ پرده از روی طاق مجسمه برداشتند. زبانه های آتش نزدیک است که تا سر مجسمه برسد و دستها و روی طلائی بودا در روشنی آتش میدرخشد.

شب دیگر از شب های قرن هفت هجری است. دامنه های آبادی شهر غلغله تا پای تپه های نزدیک کوه بابا، میان دره ککرک و فولادی منبسط است. شهر در اثر زحمت کشتیهای شاهان شنسبانی به منتهای عظمت رسیده و از ناز و نعیم برخوردار است. مهندسین و معماران چیره دست غور و غزنه در آبادی و عمران آن زحمت ها کشیده اند و مساجد و مدارس آن علمای بزرگ پرورانیده. عمارات بزرگ و برج های بلند ارگ غلغله به محلات و خانه های شهر حاکمیت دارد. روشنی مشعل ها از منفذ های قصر در فضای ماحول نفوذ کرده است. پایانتر در نزدیکی «سید آباد» در «قصر دختر» یعنی حرم سرای شاهی، حرم جلال الدین منکبرنی در ناز و نعمت زندگانی دارند.

چنگیز و سپاه خون خوار او شهر ضحاک را محاصره کرده اند و مدافعین رشید، «تموجن» نواسه خان مغل را به تیر بسته و بقتل رسانیده اند. سپاه مغل در منتهای غیظ و غضب است. چنگیز امر داده است که در شهر آینده ذیروح را از انسان گرفته تا حیوان زنده نگذارند.

جلال الدین منکبرنی پادشاه نیرومند و دلآوری که از ینگونه تهدیدات ترس ندارد، با سران سپاه در ارگ شهر غلغله نشسته و با آرامی خاطر برای جنگ های وحشتناک فردا طرح ریزی میکند.

شب با رویای آن گذشت. پروگرام چهارم اسد این بود که صبح اول هیکل 53 متری و سموچهای متصل آنرا دیده و بعد چند کیلومتر در راه کابل پایان شده و در

مدخل دره «آهنگران» که قبل برین اسم بردم، ماهیگیری کنیم و بعد از ظهر بطرف «بند امیر» حرکت نمائیم. به این ترتیب بزرگترین هیکل بودا و بزرگترین مجسمه جهان را با سموچهای دوارادور آن و تصاویر رنگه سقف طاق بزرگ را که بعد از تصاویر رنگه «اجانتا» و «میران» قدیمترین تابلو های دیواری بودائی دنیا است، بدقت تماشا کرده بطرف دره آهنگران رفتیم.

آهنگران یکی از دره های فرعی است که در مقابل قلعه های «توپچی» به دره بامیان عمود میباشد. از دهن دره تا کوه بابا تقریباً 25 کیلومتر فاصله است. آب خیلی سرد و صاف و شفاف از ته دره جاری است. ماهی خالدار زیاد دارد. چون مجاور به شهر ضحاک است، مردم در داستانها کاه آهنگر را باشندده این دره میدانند. در اینجا گندم، جو، باقلی و تپک و شاخل میروید. گندم را در ماه ثور میکارند و در آخر اسد درو میکنند. بسیار تر باقلی و گندم کشت میشود.

اهالی آن گلیم های خط دار سیاه و سفید و جوال میافند. کان زاک در 6 کیلومتری این دره واقع است. نزدیک به آخر دره بعضی سموچها و از آن دورتر خرابه به اسم «قلعه کافری» موجود است.

بیش از صد خانه در این دره اباد است. کوچی های دولت زائی، تره کی، عمرخیل و مندوزائی از این دره عبور و مرور دارند. ارتفاع آن از سطح بحر 2500 متر است.

این نره نر زیبایی و مناظر طبیعی نمونه ئی از دره های بامیان است. سیخ بهر غرضی که به بامیان میروید، باید تنها به معاینه آثار تاریخی آن اکتفا نکند. فولادی، ککرک، سوماره و آهنگران بهترین گردشگاه های کهستانی برای اولاد کوه گرد افغانستان بشمار میروید.

کنار جریان آب، زیر شاخسار درختان نشسته ایم. ماهی بریان و سیخ های کباب دست به دست میگردد. چشمی خوابیدیم. میرویم بطرف بند امیر.

## از بامیان تا بند امیر

سرک از میان بازار بامیان در ته دره علیا بطرف غرب پیش میروید. چند خانه کولالی در سموچ های مجاور سرک منزل دارند و ظروف گلی با اشکال ساده و کلاسیک چندید هزار ساله از داش برآمده و در مدخل آفتابی سموچ قطار است. بطرف چپ سرک، از تیغه تپه ها لکه سفیدی در آفتاب برق میزند. آب های آهکی است که در چندین هزار سال فوران خود به تدریج تغییر محل داده و پیش رفته و تپه آهکی با قشر فلس مانندی به طول سه صد متر تشکیل داده و باشندگان محلی آنرا «اژدهای سرخ در» میخوانند. چندی دورتر نمونه کوچک آنرا در دره

«شیدان» و تمثال بسیار کوچک تر آن را در غور در «چشمه اذان» معاینه خواهیم کرد.

چون در آنجا این کیفیت طبقات الارضی تازه در مرحله تشکل است، باقی عرایض خود مربوط به این مسئله را در آن وقت بیان خواهیم کرد. دره که در آن سیر داریم بطرف شمال مغرب باز است و دره ایست که به پای کوتل «اغربات» منتهی میشود و از آنجا راهی بطرف «دندان شکن» رفته و در دامنه های شمالی هندوکش به «خرم» و «سرباغ» و «کهمرد» واصل میشود.

در 10 کیلومتری بازار بامیان سرک از پهلوی چشمه آب گوارائی میگذرد و 5 کیلومتر دورتر سرک بند امیر از راه اغربات جدا میشود و بطرف جنوب غرب داخل دره کوچکتري میگردد.

درین شبهه نیست که بند امیر نزد تمام باشندگان دره های کو بابا معروف و اراضی گرد و نواح آن یکی از چراگاه های بزرگ قسمتی از کوچیان ما است ولی تا ده، دوازده سال قبل سرک موتررو از بامیان به آنجا نرفته بود. در سنه 1312 موتر بیشتر از 25 کیلومتر به آن طرف رفته نمیتوانست و از این 25 کیلومتر 15 آن هم عبارت از همان راه اغربات بود که میان راه بندامیر و اینجا مشترک است و به این حساب از دوراهی ئی که ذکر رفت جز 10 کیلومتر که به پای کوتل «شیدان» میرسد، بیشتر رفته نمیشد.

بعد از 1312 از یکطرف آوازه کشیدن سرک کابل-هرات از بین هزاره جات و از جانب دیگر موضوع خود بند امیر مورد توجه اولیای امور واقع شده و خطوط اولیه سرک بطرف بندامیر کشیده شد. ولی نقایص بسیار و سربالائی های سختی داشت که موتر های تیز رفتار هم به آسانی به آن بالا شده نمیتوانست. این مشکلات کم کم در سال های بعد رفع شده و بعد از سال 1315 تردد موتر میان بامیان و بندامیر شروع گردید.

فاصله بندامیر از هوتل بامیان 75 کیلومتر است و با رفتار عادی 25 کیلومتر در ساعت، به سه ساعت طی میشود و سیاحین میتوانند همروزه به بندامیر رفته و شام پس به بامیان مراجعت کنند.

دره کوچکی که سرک بندامیر داخل آن میشود و از آن در بالا متذکر شدیم، در کیلومتر اول خود تنگ و سنگلاخ و عاری از زراعت است. چهار کیلومتر دورتر دره دو شق میشود و سرک در دره سمت چپ داخل میگردد. در حالیکه دامان دره کشاده شده میروند سرک در خط جنوب غربی پیش میرود. درین قسمت بطرف دست چپ یک سلسله تپه های نخودی رنگ و زرنیخی افتاده که به تدریج به تپه های بلند و سیاه تماس میکند و ازین ها بالاتر قله های تیز و سفید کوه بابا سرتاسر افق جنوبی را فراگرفته است. بطرف راست احجار گلابی رنگ با اشکال عجیب و غریبی معلوم میشود که در فرانسوی به اصطلاح طبقات الارض

آنرا «بخاری پریان» گویند. روبرو مقابل سرک یعنی سمت غربی را کوتل «شیدان» محدود کرده است و 22 کیلومتر از بامیان فاصله دارد. کوتل شیدان خاکی و ازین پای تا پای دیگر آن 3 کیلومتر بیش نیست و بلندترین نقطه آن 2900 متر ارتفاع دارد و از سطح بامیان تقریباً 400 متر بلند می‌باشد.

اینطرف کوتل بواسطه نبودن آب جز کمی للمی کاری زراعت نیست ولی قسمت غربی آن یک قطعه سبز است و این اختلاف از سر کوتل خوب تشخیص می‌شود.

موتر از کج گردشیهای کوتل بطرف شیدان پایان می‌شد و در 26 کیلومتری بامیان یعنی تقریباً 2 کیلومتر از سر کوتل پایان تر اولین قلعه و آبادی کنار راه افتاده از روی سموچها و بقایای قلعه ویرانه معلوم می‌شود که اینجا از قدیم مسکون بوده.

روی همرفته در دره های کوچک شیدان چهار صد خانه است و اهالی بزراعت گندم و جو و باقلی اشتغال دارند. آب باریکی از مقابل قلعه می‌گذرد و هنگام ذوب برف های کوه بابا این آب رودخانه بزرگ ساخته در زاویه شمال غربی دره کشاده ئی بطرف کوه بابا رفته و راه بند امیر خط غربی را تعقیب می‌کند. اراضی سرسبز، چراگاه های خرم، رمه های گاو، قلعه های متفرق، تپه های و باز قلعه های سفید و تیز کوه بابا یکی از بهترین مناظر دامن این کوه با عظمت را ترسیم می‌کند.

به تدریج به پای کوتل دیگری نزدیکی می‌شویم که 30 کیلومتر از بامیان فاصله دارد و بنام «شبرتو» مشهور است و 3000 متر از سطح بحر ارتفاع دارد و پستی و بلندی و سردی هوا فقط جو در دامن آن کشت می‌شود و دره فراخی بطرف کوه بابا رفته. زمین شوره زار است و سفید می‌زند و بفاصله 46 کیلومتری بامیان باز اراضی قابل زراعت دیده می‌شود. از دره فوق الذکر خوشگوارترین آب عرض راه بند امیر بشکل جوی بزرگی از کوه بابا سرازیر می‌شود.

بفاصله 51 کیلومتری کوتل سوم می‌آید که 3100 متر بلند است و آنرا «قرغنه تو» گویند. در دامنه های این کوتل سرک از یک‌کده پستی و بلندی ها گذشته بالاخره از بالای کمری عبور می‌کند. در سمت راست آن کمر قبرستانی است که بنام «قبر افغان» شهرت دارد و احتمالاً مزار کوچیها می‌باشد.

### خم نیل

ازین حصه به بعد تپه ها عموماً سبز و خرم و آب عموماً در هر منطقه پیدا می‌شود. روی تپه های خاکی و ته گودال های میان آنرا فرش زمردین سبزه ها و گیاه ها های طبیعی پوشانیده و این شروع علاقه «خم نیل» است که یکی از چراگاه های قبایل کوچی می‌باشد. دو یا دونیم ماه سال قبایل خروطی، اکا خیل، مندو زی، تره کی، عمر خیل، حسین خیل، خدرخیل، ثغری و سیاه پوش با رمه های گوسفند و شتر و اسب خود در اینجا آمده و تپه های غیر مسکون و خاموش

را شور و زندگی می بخشند. مرکز بزرگ اجتماع 56 کیلومتر از بامیان و 20 کیلومتر از بند امیر فاصله دارد.

در امتداد هر دره که نگاه کنید حد به حد، فاصله به فاصله چادر های سیاه غزدی ها روی فرش سبز چراگاه افراشته شده است. رمه های گوسفند در دل تپه ها میچرند. کنار خطه آب گله شتر آب مینوشد. اسب ها بدون زین و لجام شبیه به اسب های وحشی شبیه میکشند و از یک تپه به تپه دیگر در دوش اند. دود از دامان غزدی ها بلند است. جمعی از زنان و دختران با چادر های سیاه و پیراهن های سرخ به پختن نان و ساختن پنیر و قروت مصروف اند. عده کثیر اطفال خورد سال و دخترک ها در پیرامون غزدها دیده میشوند. خم نیل چراگاهی است بسیار معروف و در سه ماه تابستان پر جمعیت ترین نقطه میان بامیان و بند امیر میباشد. خم نیل نامی است مجازی که آب های نیلگون بند امیر را در میان خمی ترسیم میکند.

بفاصله 61 کیلومتری بامیان آخرین سربالائی های عرض راه که ارتفاع بلندترین نقطه آن از 3000 متر متجاوز است طی شده و در افق مقابل دورنمای کوه های مجاور بند امیر ظاهر میشود و بطرف شمال غرب خط طولانی سرخ نخودی مانند حصار شهر مرموز افسانه های دیو و پری بنظر میخورد و بطرف جنوب و جنوب غرب قله های مسلسل و موازی و تیز و سپید کو بابا تا جائی که چشم کار میکند ادامه دارد و در آخر افق بصورت خط سفید گونی که میان برف و غبار فرق نمیشود ناپدید میگردد.

سرک بطور محسوس پایان میرود و بفاصله 61 کیلومتری دفعتاً گوشه از بند امیر بشکل پارچه مثلث نمای لاجورد در میان تپه های زرنیخی جلب نظر میکند. سرک در دامان تپه ها دور میزند و وقت بوقت از گودال میان دو تپه پارچه بزرگ و بزرگتر بند امیر معلوم میشود. یک کیلومتر بعدتر سرک به ارتفاع 100 متر بالای سطح بند «هیبت» میرسد و از اینجا بار اول آسیا ها، آبشارها و یک حصه بزرگ سطح دریاچه ها مدنظر گسترده میشود.

در بین کیلومتر اخیر، سرک همسطح آب شده و موتر از روی آب های یک حصه بند که 10 - 15 سانتی متر بیشتر عمق ندارد از پای یک سلسله شرشره ها گذشته و در حالیکه ترشح قطرات آنها به سر و صورت ما تماس داشت ساعت 5 عصر در میدانی مقابل بند «هیبت» و زیارتگاه توصل نمودیم. این نقطه 75 کیلومتر از بامیان و 320 کیلومتر از کابل فاصله دارد.

### بند امیر

یکی از جاهائی که سیاحین داخلی و خارجی حتماض باید ببینند بند امیر و دریاچه های قشنگ آنست که یکی از عجائب شگفت انگیز قدرتی دنیا است. در کشور

خویش غرایب طبیعی و نقاط حیرت بخش تاریخی زیادی داریم ولی بند امیر با زیباییهایی که دارد سرآمد تمام آنها است.

بند امیر از نقطه نظر تشکل مختصر تشریحاتی میخواهد و معاینه اراضی گرد و نواح و سلسله های مرکزی کوه بابا موضوع را تا یک اندازه روشن میکند. تا اینجا همیشه قله های کوه بابا را بصفت تیز و بریده بریده معرفی کرده ایم. از این نقطه نظر «بابا» با «هندوکش» فرق دارد. به همین گونه حین خروج از بامیان تشکل «اژدهای سرخ در» را هم متذکر شدیم و گفتیم که در «شیدان» یعنی سر راه بند امیر هم از فوران چشمه آب آهکی چنین کیفیتی تشکل نموده. قدری دورتر میان راه «یک اولنگ» و «دهزنگی» هم این وضعیت مشهود است. از میان یکی از رودخانه های دهزنگی که در موقعش اسم آنرا خواهیم نوشت، چشمه ئی در فوران است. از این چیزها واضح معلوم میشود که در ساختمان اراضی دامان کوه بابا و سلسله خود این کوه مواد آهکی و کلسیت بمقدار زیاد شامل است و آبهای که از چشمه سارها در مرور هزاران قرن برآمده و هنوز هم جابجا به پیمانهای کم و بیش میبرآید خیلی آهکی است. آبهای بند امیر که تقریباً 15 کیلومتر بالاتر از محل زیارت موجوده از چشمه «کپرک» میبرآید، مواد آهکی زیاد دارد.

این آب در یک وقتی که تاریخ تقریبی آنرا علمای طبقات الارضی (جیولوجی) معین خواهند کرد، به پیمانۀ زیاد و مانند رودخانه خروشان جریان داشته و با مرور زمانۀ طولانی احجار آهکی سواحل خود را خورده و سائیده و راهی برای خود تا قسمتی به طرف غرب و بعد از آن بطرف شمال (صفحات باختر) باز کرده است. فوران آب چشمه مذکور آهسته آهسته از خروش و قوت خود مانده و انگاه آب در گودالهای عمیق بستر رودخانه یا ته دره جابجا شده و از این تمرکز آب حد بحد و جنبش خفیف امواج در چندین جا میان دو دیوار مجرای رودخانه قدیم، سد های طبیعی بمیان آمده و آهک آب تحت تاثیر تابش آفتاب قرن ها، طبقه به طبقه خشک شده و سخت گردیده و بندها را بمیان آورده است.

با این شرح مختصر که از جنبۀ علمی عاری است، تا یک درجه علت و اصول تشکل بندها و دریاچه های بند امیر را فهمیده میتوانیم. از این جهت است که آبهای بند امیر نه بصورت یک دریاچه و بشکل سطح آب عادی میباشد بلکه به چندین دریاچه تقسیم شده دریاچه ها مانند رودخانه کج و پیچ در بستر عمیقی قرار گرفته و در اکثر نقاط سطح آب از سطح کناره های سواحل 20 متر پایان تر است. از همین جهت است که دیوارهای سواحل به پیمایش هندسی عمودی و چنین معلوم میشود که معمار به اصول مهندسی با قطار خشت های گلابی و سرخ رنگ آنرا بلند نموده است و در حقیقت همان آب آهکی خودش مهندس اینهمه شاهکارهای شگفت انگیز شده است.

بند امیر مانند اکثر مظاهر عجیب قدرتی از خود داستان ها و افسانه های قشنگی دارد که اکثر آنرا شنیده اید. میگویند که پادشاه مقتدری بنام «بربر» از این علاقه به دره های بابا و هندوکش و ماورای کوه ها حکمفرمائی داشت و مرکز سلطنت

او را 40 کیلومتر پایان تر که از «یک اولنگ» 20 کیلومتر بطرف شمال غرب باشد، قرار میدهند و آنرا «شهر بربر» یا «چهل برج» میخوانند. آب در این وقت سیلابی بود و با جوش و خروش تهدید آمیزی از پای حصار و بروج شهر گذشته دل کوه ها را پاره میکرد و شهر بلخ را تهدید مینمود. بربر شاه هزار غلام خود را مامور کرده بود که روزمره دم آب را ببندند و مجال ندهند که سر ریزه کند. آخر به کرامت حضرت شاه ولایت مآب، آب بسته میشود و هژده نهر از آن برای آبیاری صفحات خشک باختر کشیده میشود. نام های موجوده بندها بصورت بند ذوالفقار، بند پدینه، بند پنیر، بند هیبت، بند غلامان و بند قنبر با همین اسطوره ارتباط دارد.

دریاچه های بند امیر در عریض ترین قسمت خود از دوصد متر تجاوز نمیکند ولی طول آن قراریکه ذکر رفت خیلی زیاد است و از 15 کیلومتر متجاوز میباشد. امروز تقریباً یک آسیاب آب از چشمه «کپرک» برآمده و همین مقدار آب از سوراخها و شق های بند هیبت سرریزه نموده آبشارها و شرشره ها را تشکیل میدهد و هشت آسیاب را در پیرامون پای بند میگرداند. از سرچشمه گرفته به ترتیب اول بند ذوالفقار میآید و دریاچه آن از سائزین طولانی تر است.

بند دوم بند پدینه است که در امتداد بند و کناره های سواحل کاسه دریاچه بته ها و اشجار پست بته نما روئیده و دریاچه را منظره سبزی داده است. از بند پدینه آب به بسیار آهستگی سرازیر شده داخل بند پنیر میشود. جدار این بند آنقدر ها بلند نیست و آب در آن ایستاده نمیشود. آبی که در ته کاسه دریاچه مانده نسبتاً راکد است و در اثر حرارت آفتاب و بخار آب مقدار بیشتر آهک از آن جدا شده و سواحل دریاچه را سفید ساخته و آنرا «پنیر» تعبیر نموده اند. چون عمق زیاد ندارد رنگ لاجوردی تیزی که در سایر دریاچه ها حاکمیت دارد در اینجا با ورقه سفید آهک یکجا شده و حلقه سبز قشنگی در گرداگرد دریاچه تشکیل داده است.

سپس زیبا ترین بندها و قشنگ ترین دریاچه ها یعنی «بند هیبت» می آید که از سر تا آخر بیش از چهار کیلومتر طول دارد و خیلی ها عمیق است. جدار های گلابی و دو طرف دریاچه بر سطح نیلی آب عمود است و در امتداد خطی که این دو صفحه لاجوردی و گلابی بهم تماس میکنند، دو حاشیه قشنگ، یکی سفید و دیگری سبز تشکیل شده و آبهای عمیق دریاچه را در میان گرفته است.

در پای بند هیبت که بصورت نیم دایره ئی میباشد، هشت آسیاب کوچک در گردش است. آب از ناوه ها فرو میریزد. در هر گوشه و کنار شرشره ها و آبشارها از ارتفاع 8 - 9 متر پایان می آید. چنین معلوم میشود که از سطح لاجورد دانه های مروارید بهوا پراکنده میگردد. این آبها فرو میریزد و از آن دریاچه دیگری تشکیل میشود که امروز نیمه خشک است و آنرا بند قنبر گویند. از این پایانهتر بند غلامان می آید که بکلی خشک است. آهک های خشکیده و شوره ته دریاچه را سفید ساخته. سر رسزه ها آبهای بندها بصورت جوئی از یک گوشه آن گذشته در کج گردش های پایان دره ناپدید میشود و در نزدیکی های «یک اولنگ»، «آب

علی» و «آب سرقول» با آن یکجا شده از پای قصر «بربر شاه» و خرابه های چهل برج بطرف شمال غرب ادامه می یابد و در راه با آبهای دامنه های شرقی «کوه حصار» تا «دهن کاشان» پیش رفته بطرف شمال تغییر سمت میدهد و «بلخ آب» از آن تشکیل میگردد.

من دریاچه های بند امیر را چندین مرتبه در تابش ماه و تالو ستارگان، در روشنایی آفتاب بعد از ظهر، در سپیده شفق و موقع طلوع و غروب آفتاب دیده و این «عروس کهسار» را مواقعی تماشا کرده ام که آفتاب و ماه و ستارگان و شفق و فلق هر یک مانند مشاطه چیره دست، چهره زیبای او را می آراستند. آفتاب هزاران ستاره طلانی در پیراهن نیلگون او میدوخت، ماه تاجی از دامنه های برلیان بر سرش میگذاشت و جبینش را بوسه میداد و ستارگان معجر سیاهی را که شب تابستان به او اهدا کرده بود، از طاق آبی فلک گرفته و از قله های کوه آهسته آهسته بر سرش می افکندند و فلق گونه های گلابی و لبان یاقوتی اش را سرخی میزد.

ساعت دوی بعد از ظهر است. در پوزه سنگلاخ حاشیه شمال دریاچه هیبت، در نقطه ئی که چهل متر از سطح آب بلند است، نشسته ام. نسیم خفیفی میوزد و اهتزازی در سطح آب آرام دریاچه تولید میکند. شعاع آفتاب بر صفحه زبرجد خطوط طلانی میکشد و در جایی که اشعه آن بصورت مستقیم اصابت دارد، میلیون ها نقطه کوچک به نظر میخورد که براق و سفید مثل ستاره با جنبش امواج کوچک بهم وصل شده و از هم می پاشد و صفحه لاجورد مذاب را شبکه متحرک نقره فرا میگیرد. در این وقت یگان جوره کیوتر صحرائی از بریدگیهای جدار گلابی برخاسته پهلوی هم پر میزنند و بسمت نامعلومی پرواز میکنند. بعضی مرغکان سفید مانند شهاب ثاقب در سطح آرام نیلی دریاچه بنظر خورده، خودش و عکس آن از هم فرق نمیشود. آب از نزدیک تر آبی و حاشیه نزدیک بسواحل سبز میزند. گیاه ها و بته های آبی با الوان نسواری رنگ و اشکال عجیب برگ های خود مانند تابلوی عجیبی معلوم میشود و هزاران ماهی با سینه سفید در آب غلط زده و در لای بته ها و اعماق آب ناپدید میشوند.

شب است، «بربر شاه» در کنگره قصر «چهل برج» خویش با چهل تن از دختران ماهروی و مغنی ها و رقاصه ها نشسته و هزار نفر غلامان خود را امر داده است که از اقصی شرقی کشور از دامنه های پامیر، از کوه های بدخشان لعل و لاجورد آورده و از آن دریاچه ئی برای تفرج او بسازند.

در طرفه العین، صخره های لعل از «کوه سوخته» بهارک و پارچه های عظیم لاجورد از کوه های «فرگامو» آورده شده. بحکم شاه، جدارهای دریاچه را از خشت های لعل و یاقوت ساختند و لاجورد را آب نموده و در آن سر دادند. در دامان کوه آتش بزرگ میسوزد و غلامان زرین کمر از چهل برج تا سواحل دریاچه صف کشیده، چهل و یک کشتی نقره ئی در کناره های سواحل دریاچه



قطار است. شاه با دختران سیم تن در زورق های کوچک نشسته و باد موکب شاهی را در ماورای افق خواب و خیال سیر میدهد.

پیشتر خط سیر آبهای بند امیر را بصورت مختصر شرح دادیم و زمانیکه به «نیک»، مرکز «یک اولنگ» برسیم مفصل تر از آن و معاونین آن صحبت خواهیم کرد. این آبها بالاخره سمت شمالی را پیش گرفته داخل «تنگی دره» میشود و بطرف بلخ میرود. مقصود از این تذکار عجالاً اینست که از بند امیر راه های مختلفی بطرف بلخ و مزار شریف و سایر نقاط صفحات باختر رفته که دانستن منازل عمده آن خالی از دلچسپی نیست. مخصوصاً از نقطه نظر تاریخ به اینگونه راه ها اهمیت زیاد باید داد زیرا در روزگاران باستان همین راه های کوتاه قافله رو بیشتر معمول بوده و قراریکه تجربه ثابت کرده است، همیشه آثار حیات و شواهد زندگانی و عمران و تهذیب قدیم در امتداد همین گونه راه ها کشف شده است.

از روی خاطرات دور افتاده ئی که در داستان ها موجود است در زمانه های قدیم، میان بلخ و بند امیر ارتباط و رفت و آمد زیاد قائم بود. یکی از این راه ها در امتداد آبهای بند امیر بشرحیکه داده شده بطرف بلخ میرفت که از آن حین توصل به «نیک» بحث خواهیم نمود. راه دیگر، بسیار کوتاه و مستقیم تر است و راهی است که باشندگان محلی بند امیر برای رفتن به مزار شریف پیش میگیرند. این راه از کنار سواحل دریاچه «هیبت» شروع شده و از آن بطرف شمال منحنی شده میرود تا به نقطه ئی میرسد که آنرا «زرتاله» گویند و این قسمت را اهالی به یک روز طی میکنند. این راه فراز یک سلسله تپه ها در امتداد خط کوهی رفته که شمالاً، جنوباً افتاده است. منزل دوم آن «سربام» نام دارد و روز سوم به «دره صوف» میرسند و به دو روز دیگر خود را به مزار شریف میرسانند. هزاره های بربری خیلی ها در این راه رفت و آمد دارند و پیاده به پنج روز خود را از بند امیر به مزار شریف میرسانند.

در عقب میدان مقابل بند «هیبت» مسجد و زیارتی است با کمان ها و گنبدی که 30 سال قبل به پول قل محمد خان ولد میر محمد حسین بیگ وکیل سیغان ساخته شده است. اگرچه از عمر این بنای کوچک آنقدر زیاد نمیگذرد معذالک سبک عمرانی آن با بند امیر هم اهنگی دارد. در سر دروازه و دو گوشه آن چند کتیبه ایست که مضمون آن را بیان بصورت عین رسم الخط آن نقل میکنم:

متن کتیبه سر دروازه:

«هو الله تعالی شانه جلعلی» بتاریخ یوم شنبه غره شهر رمضان المبارک هذاه السنه ... سال پلنگ در سنه یکهزار و سه صد و سی دومین هجری نبوی صلی الله علیه در عهد سلطنت اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان، خلد الله ملکه و سلطنة بود، که عالیجاه قل محمد خان خلف میر محمد حسین بیگ وکیل الدوله سیغانچی بتوفیق حضرت باری بنای این تعمیر باتدبیر مسجد شریف و گنبد عالی و خانهای اطراف و صفحه ها وغیره آن را نهاده و در سلخ شهر شوال

المكرم سنه مذکور انجام يافت. فقط بقلم گل احمد غزنين چي قوم بيات سنه  
«1332»

متن کتیبۀ سمت راست دروازه «عمل سيد اسد الله هراتي استاد قربان سيد ازغر  
نچار کابل سنه 1332 خان محمد»

متن کتیبۀ سمت چپ دروازه: «به معاونت و سرپرستي شاميرزا حسين خان سکنه  
يکه اولنگ و سيد عبدالعلي غزنين چي باتمام رسيد.» «سيد زفر علي»